



# روایت مشهدی ها از ۶ نقطه‌ای که کانون اصلی تجمعات انقلاب اسلامی در شهر بود

## انقلاب کوچدها

### چهارراه لشکر

۲

روز نهم دی ۱۳۵۷ بازارها، مغازه‌ها، ادارات دولتی و بانک‌های مشهد تعطیل شد. مردم در راستای حمایت از کارکنان دادگستری به سمت استانداری راهپیمایی کردند. با تجمع مردم مقابل استانداری، ناگهان تانک‌ها و نیروهای رژیم شروع به تیراندازی به سمت جمعیت کردند. مردم انقلابی خود را از مقابل تیرور گبار نیروهای پهلوی دور می‌کردند، ولی دست از شعار و راهپیمایی بر نمی‌داشتند.



شما نامحمید!

مرضیه حیدری، نویسنده | ساکن منطقه ۱، محله شهید کلاهدوز | سن در زمان انقلاب: ۸ سال

روز نهم دی سال ۱۳۵۷ مانند دیگر مردم به سمت استانداری رفتیم. وقتی مأموران شاه شروع به تیراندازی کردند، هر کس به سمتی می‌دوید، در نزدیکی چهارراه لشکر ساختمانی خیلی بلند و نیمه‌کاره قرار داشت که فقط اسکلت آن را آماده کرده بودند. داخل زمین هم گود بود. زهرا و مریم (خواهرانم) از روی آهن‌ها به سمت کوچه پشت پناه بردند. من کوچک بودم و از ارتفاع هم می‌ترسیدم. یک طرف خیابان مانده بودم و تانک هم هر لحظه نزدیک تر می‌شد. خواهرانم از آن سمت مدام گریه و التماس می‌کردند که یکی خواهرمان رانجات دهد. یک جوان که هنوز چهره‌اش را به خاطر دارم، از آن طرف آهن‌ها به سمتم آمد و گفت دستم را بگیر و با من بیا. من دستم را نمی‌دادم و با گریه می‌گفتم که شما نامحرمی. آن آقا خنده‌اش گرفت و گفت خیلی خب، چادرت را دور دست بیچ و دست من را بگیر و دنبالم بیا، پایین را هم نگاه نکن.

زهرا اسکندریان، مشهور است که می‌گویند، تاریخ را فاتحان می‌نویسند. و این به راستی بزرگ‌ترین ایراد کتاب‌های تاریخی است که از گذشته‌های دور، همواره پاپی کلمات شده و نگذاشته است حق مطلب ادا شود. حالا هم که دیگر گذشته گذشته است و مانمی توانیم پیشینیانمان را از اعماق تاریخ بیرون بکشیم و از حال دلشان بپرسیم. اما دستمان به آدم‌های دور و برمان می‌رسد، همان‌هایی که روزهای تاریخ ساز دی و بهمن ۱۳۵۷ را رقم زدند. بیشترشان هنوز در همین کوچه و خیابان‌های شهرمان نفس می‌کشند و بی‌شک اگر دل به دلشان دهیم، نقل‌های شیرینی برای گفتن دارند، خاطراتی که در هیچ کتابی نمی‌توان لمسش کرد. در کتاب‌های تاریخ نوشته‌اند جمعی از مردم مشهد در عصر بیستم آذر سال ۱۳۵۷ مجسمه‌های شاه در میدان مجسمه (شهدا)، تقی‌آباد (شریعتی)، بیمارستان شهناز (قائم‌م‌ع) و بیمارستان شاه‌رضا (امام‌رضا<sup>ع</sup>) را پایین کشیدند. اما آیا در این کتاب‌ها درباره ایده بکر علیرضا سلیمانی برای آب کردن سرب و پایین کشیدن مجسمه‌ها هم چیزی نوشته‌اند؟ جمع‌آوری خاطرات مردم مشهد از مکان‌های تاثیرگذار انقلاب اسلامی در این شهر، همان چیزی است که مادر این مطلب به سراغش رفته ایم. ابتدا شش تا از پاتوق‌های اصلی تجمعات در مشهد را برگزیده ایم و سپس خودمان را جای یکی از انقلابی‌های آن روزها گذاشتیم تا از نگاه او به آن روزها سفر کنیم.

۱  
میدان شهدا

۶  
تکیه علی اکبری‌ها

۳  
چهارراه شهدا

۴  
مدرسه علمیه نواب

### میدان شهدا

داستان میدان شهدای مشهد که پیش از انقلاب اسلامی سال ۱۳۵۷ به «میدان مجسمه» معروف بود، با حادثه تاسوعا و عاشورای این سال گره خورده است. ماجرا از این قرار است که ۱۹ آذر آن سال مراسم خطبه خوانی عاشورا که سنتی چندصدها ساله است، قرار بود با نام «شاه‌نشا آریامهر» خوانده شود، اما دست انقلاب این تومار را نیز درهم پیچید. ساعتی پیش از شروع خطبه خوانی، حرم با درایت آیت‌الله خامنه‌ای به تصرف انقلابیون درآمد و جمعیت زیادی از مردم به داخل صحن هجوم آوردند. در همین هنگام رهبر معظم انقلاب به بالای ایوان پنجره فولاد رفتند و خطبه را با نام امام خمینی<sup>ره</sup> قرائت کردند. پس از خطبه خوانی، گروهی از مردم در حالی که یک کمپرسی در پیش آنان حرکت می‌کرد، به سمت میدان مجسمه راه افتادند. حوالی ساعت یازده شب مشهدی‌های انقلابی موفق شدند با بستن یک زنجیر محکم به مجسمه رضا شاه، آن را کمی خم کنند. شاه‌دان عینی می‌گویند این مجسمه تا چند روز به همین حالت باقی ماند. تا اینکه مردم ریختند و آن را پایین کشیدند. میدان شاه با مجسمه بعد از این اتفاق به پاس خون‌های ریخته شده در زمینش، با نام «میدان شهدا» در مشهد زینت داده شد.



راز سرتگونی مجسمه‌ها

علیرضا سلیمانی، آخرین سنگ تراش باغ نادری | ساکن محله هاشمیه | سن در زمان انقلاب: ۴۲ سال

وقتی در باغ نادری مشغول به کار بودم، مجسمه نادر را که ساخته ابوالحسن خان صدیقی است، درون صندوق از ایتالیا آوردند. در آنجا دیدم که در پایه‌های عقب اسب سرب ریختند تا محکم بایستد و خراب نشود. این در ذهنم مانده بود تا اینکه در هنگامه انقلاب اسلامی وقتی داشتم از مغازه به خانه برمی‌گشتم، دیدم جوان‌ها در میدان مجسمه (شهدا) می‌خواهند مجسمه شاه را سرتگون کنند. هر چه تلاش می‌کردند، نمی‌توانستند مجسمه را تکان دهند. یادم آمد که پایه‌های مجسمه‌ها را سرب می‌ریزند. گفتم آتش بیاورید، باید سرب را آب کنیم. جوان‌ها رفتند از خودروها پشان بنزین آوردند و ریختند پای مجسمه. سرب ملایم شد. بعد باریسمان کشیدیم و مجسمه پایین آمد. جوان‌ها مرا روی شانه بلند کردند. گفتم من یک کارگر ساده‌ام و هر آنچه در باغ نادری دیده بودم، منتقل کردم. بعد جوان‌ها مرا با خودشان به فلکه تقی‌آباد (شریعتی) بردند و مجسمه آنجا را هم به همین شیوه سرتگون کردیم. خلاصه به یک نصف روز همه مجسمه‌های شاه در هتل هایت (هما)، میدان تقی‌آباد (شریعتی)، بیمارستان شهناز (قائم‌م‌ع) و... را پایین کشیدیم.